

بترتیب، مراقب این آقایون باشید، لطفاً.



هوم... بله... فهمیدم  
... بسیار خوب...



بفرمائید، این یک نامه از طرف دکتر فینی  
درباره این دو تا مریض است.



اینجا چیز ترسناکی وجود نداره  
اونها کاملاً بی آزارند.



ممکنه همراه من بیائید؟ فقط یک سری  
تشریفات اداری است...  
مسلماً.



او خودش این نامه را بشما خواهد  
داد. بشما خواهد گفت که ۲ نفر  
همراهش دیوانه هستند... ز.



این یک نمونه از اتاقهای است که ما برای  
مداوای دوستان بیچاره شما استفاده میکنیم.



سلام... بله رئیس...  
من نوشتههای دکتر را  
کپی کردم، و با یک نامه  
دیگر عوض نمودم...  
باعث شد که تن تن  
را بجای آن دو تا دیوانه  
دیگر بگیرند، و...



خداحافظ، آقایان.

تولدت مبارک، مامی!



حالا، آقایان، از دوست ناراحت  
شما کمال مراقبتهای موجود  
خواهد شد.

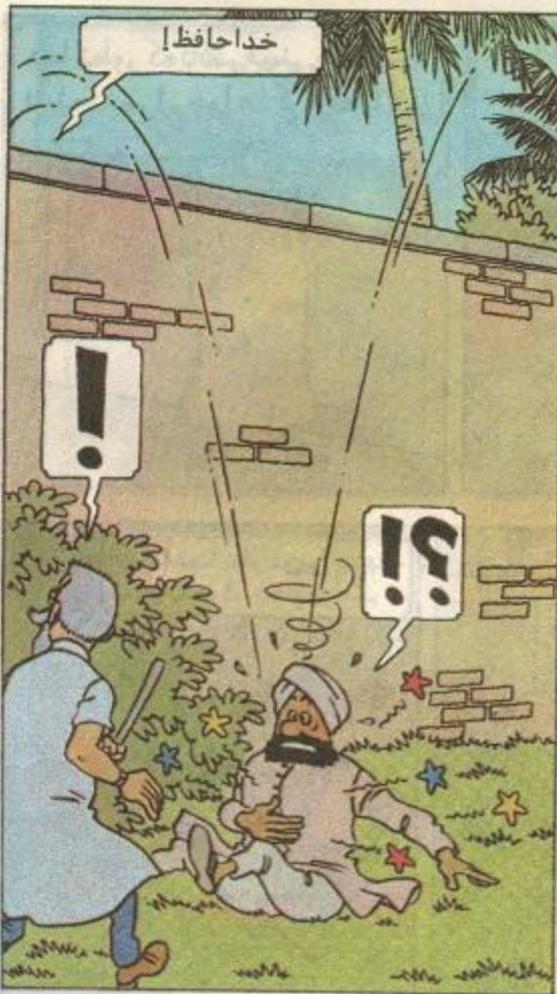
ما کاملاً به شما ایمان  
داریم.



"او بینهایت خطرناک  
است. باید یک جوری  
فریبش بدهید و او را  
بیکی از سلولها ببرید،  
نباید به زور متوسل  
شوید. او دائماً اصرار  
خواهد کرد که عاقل  
است..."









هی، صبر کن  
منم بیام!



باید بپریم بگیرمش.  
اگر وایسم گیر افتاده‌ام!  
رفتم دیگه...



آه نه! راه فرارم  
... بسته شد!



...



بالاخره نجات پیدا کردم! امیدوارم که  
میلو ریلهای قطار و دنبال کند.  
بموقعش که تونستم میپریم پائین.



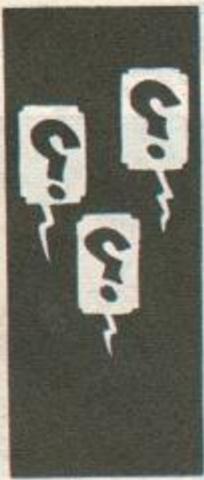
لعنتی! فرار کرد!

وووا!  
وووا!



گرفتمش!

من هم  
همینطور!



تن تن!  
حالا دیگه  
هیچوقت  
اونو  
نمی بینم  
...



خوب، خوب، چه تصادف جالبی  
باز هم که چهره شمارو می بینم!  
شمارو کاملاً "گم کرده بودیم!"

دقیقتاً بگوئیم: ما کاملاً  
چهره شما رو گم کرده  
بودیم!



الو؟ جم جاه...  
ایستگاه قطار؟ یکی از  
بیماران ما فرار کرده،  
روی قطاری بریده و سوار  
شده که داره بطرف  
ایستگاه شما میاد. برای  
شما توضیح خواهم داد



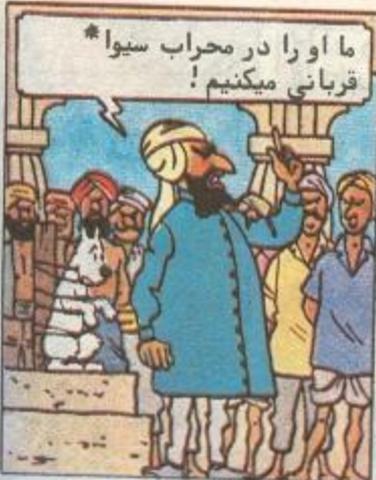
نمی تونه زیاد دور شده باشه.  
نه، ما زیاد دور نشده‌ایم.



ای وای! این بلیط جمع کن  
قطار است!

دقیقتاً بگوئیم:  
ما یک بلیط جمع کردیم!





یک ساعت بعد ...

چگونه میتوانم بدون بلیط  
سوار قطار شوم؟ ...

اگه اشتباه نکنم ، خود خودشه  
... باتمام مشخصات مطابقت  
داره ...

با من چکار دارن؟

ای وای ! حالا  
فهمیدم ... فرارمن  
به این ها گزارش  
شده ...

هی ، تو ! وایسا !

ایست ! ...

شانس آوردم  
چند تا موز  
خریدم .

یک ...

دو ...

راه آهن  
هندوستان

و این یکی هم برای شماره  
سه ...

خروج

فقط صبر کن ،  
پسره زرنگ ...  
تلافیشو در میاوریم

بعد از اون همه تلاش ، بالاخره این ژاکت رو  
تن ما کردن . بیچاره میلو ، حالا اگر دیگه  
تونستی اربابتو ببینی !

در همان هنگام ...

ای سیوا - خدای نابودی ، به لطف خودت  
این قربانی را که میخواهم به پیشگاه  
تو تقدیم کنم ، بپذیر .



مدیر بیمارستان از اینکه او را برمی گردانیم خوشحال خواهد شد ...



... این مشتری ناشی!



آزاد! ...  
آزاد شدم ....



زود باش! این اطراف را نگاه کن! نمی تونه دور شده باشه



... بیمار! کجا رفته؟



اون رفته: هیچ کس نیست.  
دقیقتر بگوئیم: همه رفتن!



دست نکه دار، خادم سیوا!  
خداوند یک قربانی لاغر نمی خواهد!



در همان هنگام ...  
بمیر، ای سگ کافر!



یا برهنه \* مقدس!  
نگاه کنید،  
والا حضرتا، نگاه کنید!



و در جنگل ....



هاها! اگر ما دنبال این سگ  
بریم اربابشوهم پیدا میکنیم.



زود باش ... بازش کن.  
چقدر در اشتباه بودم. اونا  
واقعا آدمهای خوبی هستن!



جای خوشوقتی است که ما از این راه عبور می‌کردیم .

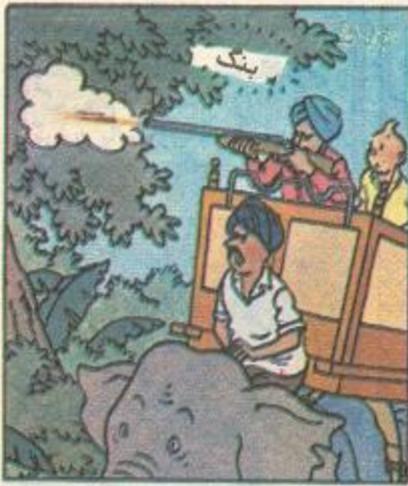


ببخشید که مزاحمون میشم ، ممکنه لطفا گمکم کنید ...

بله البته!



ببینید! ما مرد جوان را درتله ببر گرفتار کرده‌ایم!



بنگ



والاحضرتا! والاحضرتا! دیدم! روی شاخه ارباب جنگل!



...مهاراجه گایاچاما . حال شما چگونه .

چگونه میتوانم از شما تشکر کنم ، های ... های ... ؟



گردد



خدایان بزرگ! تیرم خطا رفت!



و آنروز هنگام غروب ...

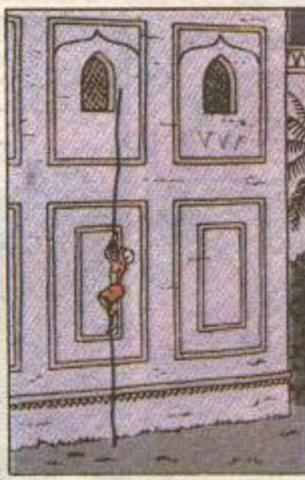


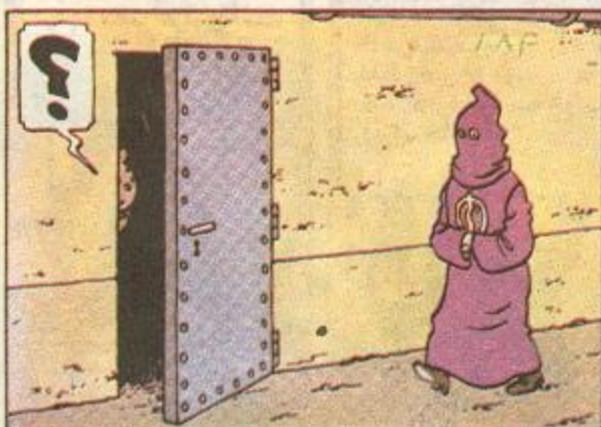
ما به قصر برمیگردیم ، شما مهمان هستید ، های ... های ... ؟

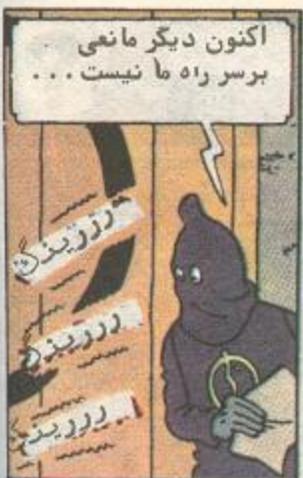
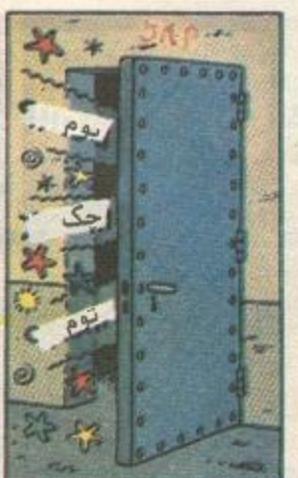
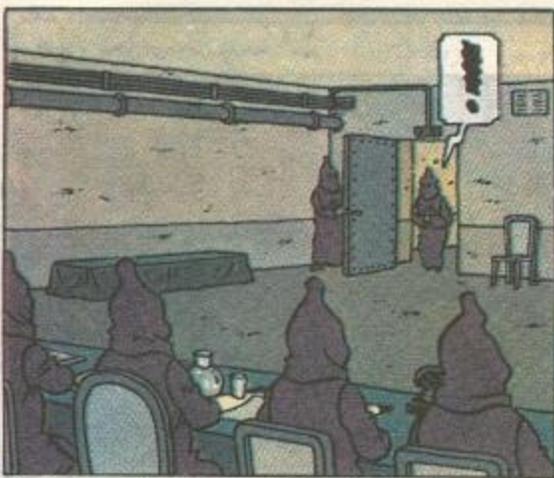
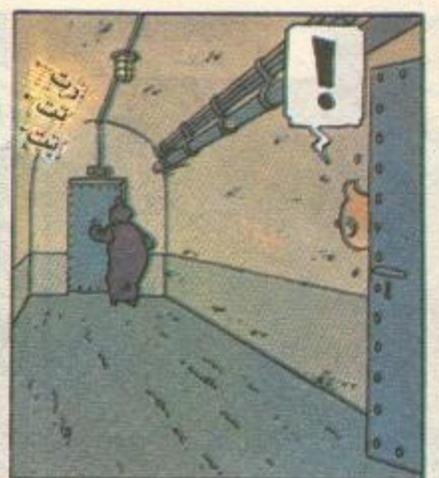
تن تن ، خبرنگار .

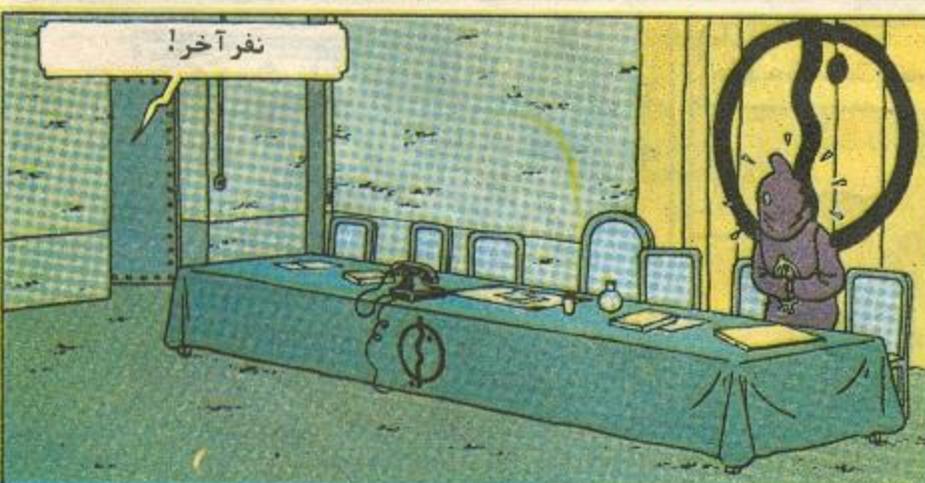


بفرمائید بهرتون ، والاحضرتا!







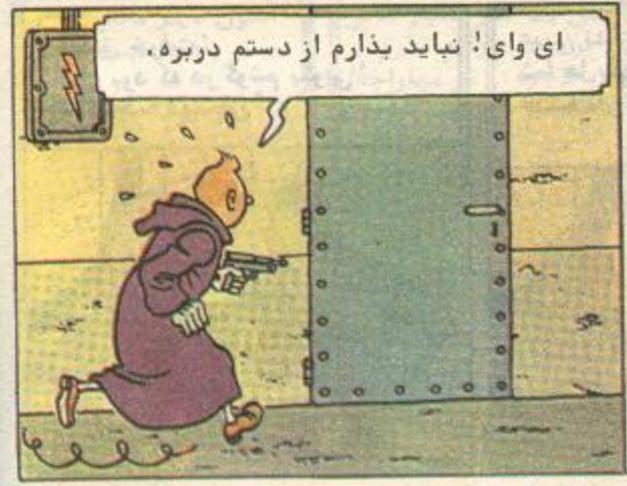


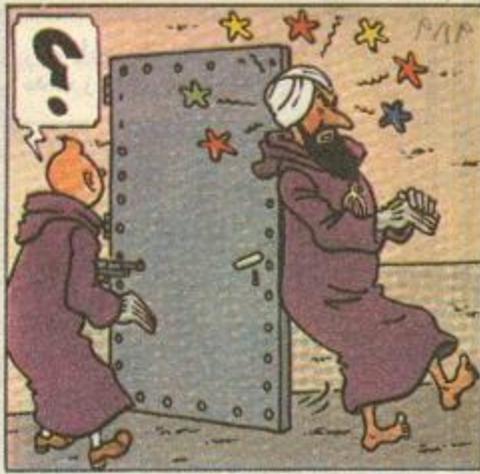


کار امروزم بد نبود! ... باید بگم شانس آوردم که اولین نفری بودم که منو صدا زد ... حالا، به نگاه به چهره های این کولکوس گلان جنگلمون بیندازیم!



مرطاض هندو، یک ژاپنی، خانم وای استوبال، سرهنگی که منو به مرگ محکوم کرده بود، و منشی مهاراجه... حیرت آورده!





البتہ کہ نہ . ما میدونیم کہ شما بیگناه هستید . از پلیس قاهرہ بما تلفن زدند . آنها یک باند بین المللی قاچاقچیان مواد مخدر کہ از معبد فرعون کی - اسخ استفاده میکردند ، کشف کردند . اونجا پناہگاہ مخفی شون بود ...



تیریک می گم ، دوست من ، تو بر داشتی .  
برده از راز یک گروه تبهکار برداشتی!

ہی : شماها دیگہ نمی خواهید ، منو دستگیر کنید؟



میلو : !

دستہا بالا !



مرتااض :  
باز ہم بما حقہ زد !



من ہم بسہم خود ، تن تن ، زندگی امرو مدیون تو میباشم . تیر زہر آلود بہ اون آدمکی خورد کہ تو در تختخواب من گذاشتی . فرار بود تیر بہ من بخورد .



در میان کاغذہای کہ بدست آوردند یک لیست از نام دشمنان شان ہم وجود داشت اسم تو و مہاراجہ کایاجاما جزاوان لیست بود . و ہمچنین یک نقشہ از راہروہای زیرزمینی اینجا نیز در میان آنها بود . ما ہم در این بارہ مطلع شدیم ، و اکنون اینجا ہستیم .

دقیقترا بگوئیم ،  
اکنون کجا ہستیم ؟



چند دقیقہ بعد ...

والاحضرتا ! والاحضرتا ! پرنس . پسر شما ! اونو دزدیدین ! دو نفر مرد ، اونا بایک اتوموبیل فرار کردن ...

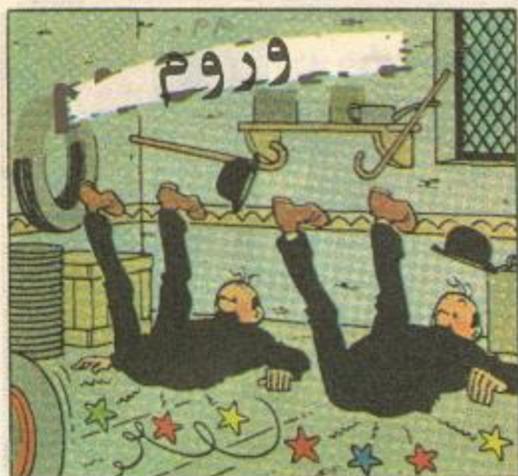


تا وقتی کہ بخواہیم در را باز کنیم او کیلومترہا از ما دور شدہ . هیچ فایدهای ندارہ کہ تعقیبش کنیم میتونیم بعدا بگیریمش . بیابگردیم بہ قصر ، و یکی رو بفرستیم تا از بقیہ زندانیہا مراقبت کنہ .



ای آدم بدبخت !  
ما رو این تو حبس کردہ !

صبر کن ،  
من بہ دستہ کلید دارم .





دستها بالا ،  
بی حرکت! اسلحات رو  
هم بنداز!



حالا کجا رفته؟  
نمی تونم ببینمش  
...



امکان نداره که اونو با خودمون  
ببریم . تو سرشو گرم کن تا من هم  
برم این بچه رو به جایی  
قایم کنم .



گانگسترها!  
خوب شد که فریب  
شماها را نخوردم!



چه تصادف جالبی .  
اتفاقاً " اسلحه" من هم خالیه .  
حالا فقط ما دو تا هستیم ...



این یکی بهتره . چیز مهمی  
نیست ، فقط اسلحه من خالی  
بود .



تا وقتیکه میلو مراقب مرتاض  
است . من هم بدنبال مرد  
اسرار آمیز می روم ...



خودم بهتر از این نمی تونستم  
انجام بدم!



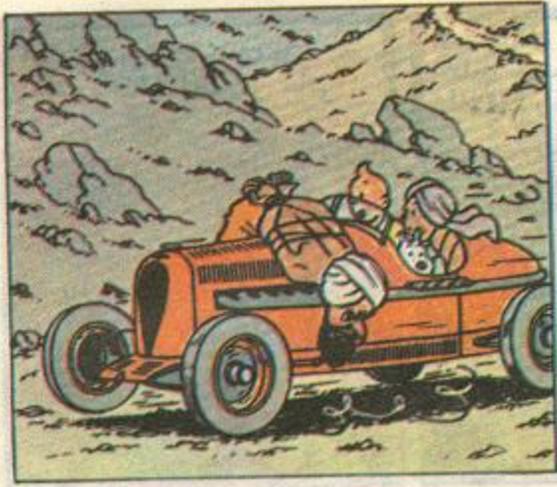
کمک!!



بیا جلوتر ، پسر عزیزم ،  
یه کم دیگه نزدیکتر ...



ای شیطان! یعنی هیچوقت نمی تونم  
از دست تو خلاص بشم؟ ... اما صبر  
کن ...

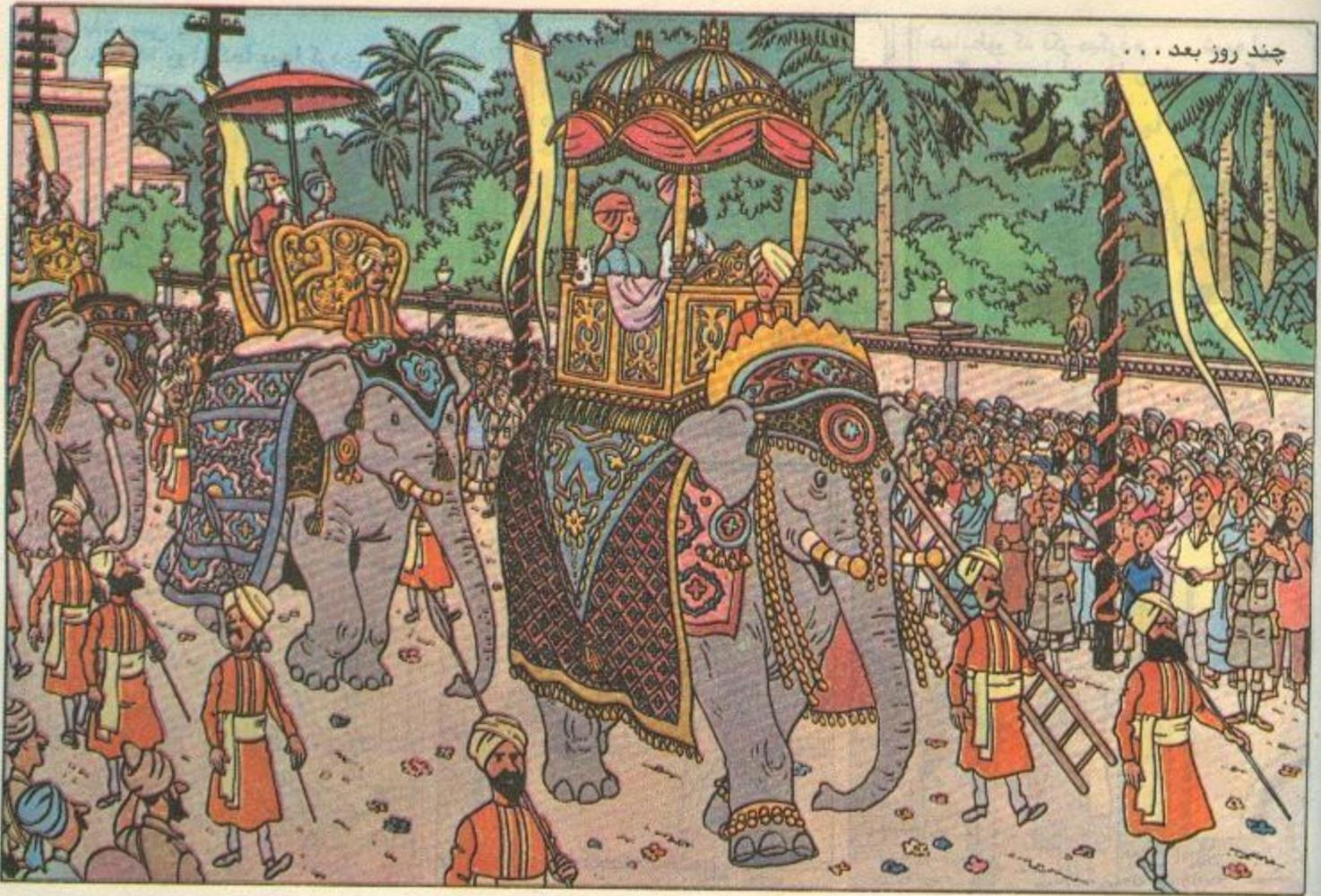


طمان کوسموس پدید شده  
 قاهره، دوشنبه در اینجا شایعه میسیونر سرنوشت میلیونر راستا پابولوس گزارش شده تا بدید کمپ صحرائی اس. هیچ خبری از مانی طور مشکوکی، یوسیله هواپیمای شخصی اش یک مقصد نامعلوم گت کرده است نیست. غرب ادامه دارد. منطقه صحرائی

باند قاچاقچیان مواد مخدر نابود شد  
 گروگان سلطنتی آزاد شد

تن تن خبرنگار، گروه اصلی بگ باند زنجیره ای بین المللی قاچاق مواد مخدر را درهم شکست، سپس یدنیال پرنس جایبا حاما که در گروگان رهبر این باند بود، در کوهپها به تعقیب وی پرداخت، و او را آزاد نمود. رهبر قاچاقچیان که هنوز از هویت او اطلاعی در دست نیست، با شیرجه خود بر تگاه





والاحضرتا ، ممکنه یک ترتیبی بدید تا این دوتا مرد رو به قصر شما ببرند . اونها به کمک احتیاج دارن ...



درود بر تو تا خامون !  
گل ! گل ! ...  
شوت عالی بود !



زنده باد  
رامسس دوم !  
برو جلو ! آفرین !  
حالا ! پاس بده  
به یغلی !



ایست ! بخاطر داشته باش که دست زدن به سیگارهای فرعون ممنوع است !



چند وقت دیگر همانروز ...  
درود بر تو ،  
فرعون عالی مقام !  
اینها هنوز کاملا دیوون ...  
سیگار و نوشیدنی برای  
میهمانانمان بیآور .

زود باش بمن بگو،  
این سیگارها رو از کجا پیدا کردی؟



اینها مال منشی سابق مهاراجه  
است. من میدونستم که اینها رو  
کجا میگذاره. وقتی هم که نتوانستم  
هیچ کدام از سیگارهای معمولی  
خودمان را پیدا کنم، اینها رو  
ورددم.



همانطور که فکر میکردم... شبیه اون  
سیگارهاست! اون ها رو در معبد کی -  
اسخ پیدا کرده بودم... و اون سرهنگ  
عرب هم مقداری از اینها داشت.  
حالا اجازه بدین بینم...



همانطور که انتظار داشتم،  
آنها تقلبی اند. مارک سیگار، یک لایه  
سطحی از تنباکو، و در داخل، تریاک!  
چه حقه ساده ایست، اما همین حقه نیمه  
از پلیسهای دنیا را فریب داد.



بسیار خوب، تن تن...!  
اما راجع به این دوستانم چی؟



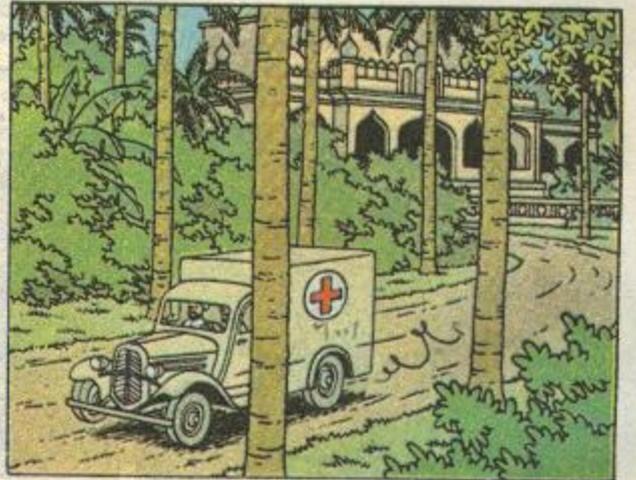
رولزرویس؟  
متشکرم،  
راننده من.

وسیله نقلیه  
آقایون آماده است.



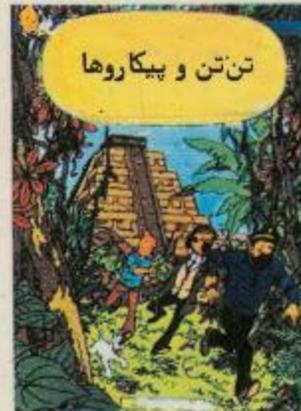
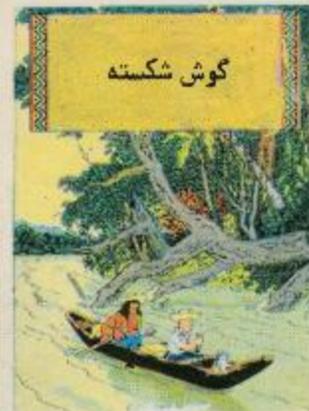
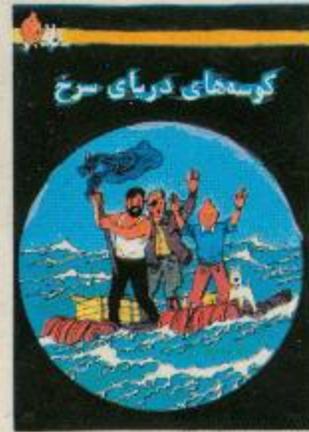
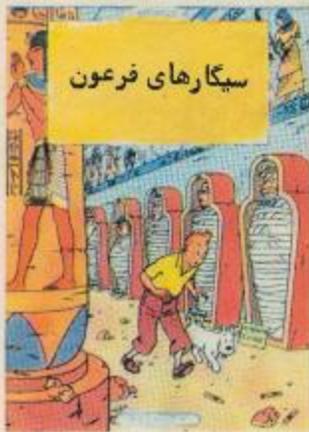
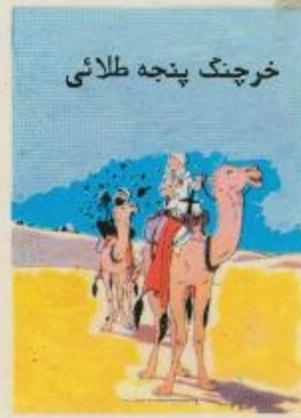
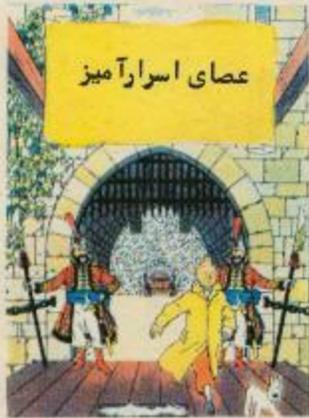
از آنها بخوبی مراقبت خواهد شد... و شما، دوست جوان من،  
تعطیلات خوبی را می گذرانید. حال که دیگر اثری از آن باند شیطانی  
نمانده است... شاید بتوانم با خیال آسوده به یک گردش بسیار زیبا  
برویم.

امیدوارم که همینطور باشد، والاحضرتا، من واقعا  
امیدوارم... اما بهرجهت، من هنوز تعجب میکنم...



پایان

# از سری ماجراهای (تن تن) که منتشر کردیم



انتشارات ونوس